

دانشگاه مُرد، زنده‌باد خیابان: علیه بیراهه‌های تحلیلی قیام ژینا

طه رادمنش

یادداشت پیش رو دو بُعد دارد: سلبی و ایجابی. از بُعد سلبی خوانشی انتقادی است از تحلیل‌هایی که در این مدت درباره خیزش اخیر نوشته شده. و از منظر ایجابی، تلاش شده تا صورت‌بندی نظری و مجملی از خیزش، با تکیه بر بیراهه‌های تحلیلی آن داشته باشد. بهانه اصلی برای نگارش آغازین این نوشته، مقاله بلندی است از دکتر حسن محدثی گیلوایی، با نام «چشم‌اندازی نظری درباره خیزش‌های اجتماعی ایران» که از حلقه تجریش منتشر شد. ولی همان گونه که اشاره رفت، مقاله مذکور صرفاً نقطه عزیمت است برای خوانش انتقادی تحلیل‌ها، تا از رهگذر آن، شاید بتوان چارچوبی برای فهم قیام ساخت. در این یادداشت سعی شده تا انصاف در نقد رعایت شود، چرا که واقفم «اگر اخلاق نوشتن نگه داشته نشود، قلم روزی روزگاری از ما انتقام خواهد گرفت.»

محدثی در مقاله‌اش همچون بسیاری از «دانشگاهیان» در دام دسته‌بندی‌های بی‌جا، کلی‌گویی، اختراع مجدد چرخ و خلط‌کردن مفروض با بدیهیات افتاده. فارغ از مسائل بالا که در ادامه به تدقیق همگی خواهیم پرداخت، نویسنده برخی گزاره‌های اشتباه را چونان امری قطعی تلقی کرده. برای مثال: آنجا که می‌گوید چنان که قابل پیش‌بینی بود جنبش اجتماعی مذکور بروز خیابانی بسیار کمی داشت (ص ۱)، که عینیت ماجرا خلاف آن را نشان داد؛ تاکید مدامش بر نقش حیاتی نهادها (ص ۳) یا کم‌اهمیت پنداشتن عاملیت سوژه، و تشویش در تقدم و تاخر شورش و جنبش، آنجا که می‌گوید خیزش‌های اجتماعی ممکن است شکل مسالمت‌آمیز داشته باشد یا وجهی مخرب و غارتگرانه؛ و بدل به شورش اجتماعی شود (ص ۴)، یا پاره‌پاره کردن انقلاب و تقسیم آن به خرده‌سنگ‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی؛ آنجا که از پتانسیل خیزش برای دگردیسی به **انقلاب اجتماعی** می‌گوید. خلط‌کردن بدیهیات و مفروضات نیز برای نمونه در متن زیاد است. نویسنده چنین می‌نویسد: خیزش اجتماعی چیست؟ برای پاسخ به چنین پرسشی می‌بایست مفهوم خیزش اجتماعی را تعریف کنیم (ص ۴). یا مفهوم انباشت نارضایتی یعنی چه؟ یعنی مجموعه‌ای از نارضایتی‌ها که بر هم انباشته می‌شوند. از منظر اصحاب روش تحقیق مفروض پژوهش یعنی باز نمود تعریفی امری که بر سر آن اجماع وجود ندارد، و پژوهشگر برای تمرکز فردی و سهولت جمعی خوانش نوشته‌اش، گزاره‌ای را به عنوان تعریف حتمی خود در نظر می‌گیرد و، طبیعتاً نیازی به اثبات آن برای خواننده ندارد. مثال: برای جنبش اجتماعی تعاریف زیادی وجود دارد. پژوهشگر فارغ از بازتعریف برخی از آن‌ها، تعریف

برگزیده خود را برجسته می‌سازد تا ساختمان تحقیق را پی نهد. اما گفتن و نوشتن عبارتهایی چون آب چیست؟ برای پاسخ به چنین پرسشی باید بگوییم آب چیست، یا تراکم ثروت یعنی چه؟ یعنی ثروتی که متراکم شده باشد، قلم‌فرسایی دربارهٔ بدیهیات است. در ادامهٔ یادداشت حاضر تلاش می‌کنم تا با تقسیم‌بندی نوشته با عناوینی پرسشی، شاکلهٔ نقد را ترسیم، و بحث را پیش ببرم. هر چند محدثی در یادداشت بلندش اشاره می‌کند که مخاطب اصلی او عوام – نه از باب تحقیر – هستند و تلاش کرده تا ساده‌ترین زبان را برای بیان چارچوبش انتخاب کند، اما ساده‌گویی که نعمت کمیابی در بین نوشته‌های مغلق و اکثراً صفربارمصرف تحلیل‌گران داخلی است، تفاوت زیادی با ریاضی‌بینی و دسته‌بندی افراطی دارد؛ همان ایرادی که بر متن محدثی وارد است. از منظر شخصی برای حدود هفت سال است که فارغ از هر کلیشه‌ای، «افتخار» معلمی نصیبم شده و ارتباط نزدیکی با دانشجو و دانشگاه دارم. ذکر این زیست شخصی از آن رو جنبهٔ عمومی دارد که حاکی از شناختم از «انسان‌دانشگاهی» و لمس آن است؛ همان منزلت و لنزی که محدثی نیز از همان دریچه «خیابان» را دیده^۱. لف بحث را با نشر انسان‌دانشگاهی آغاز می‌کنم.

انسان‌دانشگاهی کیست؟

برای نیفتادن در دام «انسان‌دانشگاهی» که یکی از شاخصه‌های آن، همین هزارتعریف‌گویی از امری واحد است، تلاش می‌کنم تا موجز بجای تعریف انسان‌دانشگاهی، خصایص آن را برشمارم. انسان‌دانشگاهی فارغ از حوزهٔ فیزیکی کارش که محیط دانشگاه است، تلاش می‌کند با علم به سقوط دانشگاه، در دیگر سپهرها نیز حضور داشته باشد. این سپهرها می‌تواند صدا و سیما، شبکه‌های ماهواره‌ای برون‌مرزی، مجلات و نشریات روشنفکری و شبه‌روشنفکری یا حتی لایوهای اینستاگرام باشد. انسان‌دانشگاهی بواسطهٔ نگاه «دانشگاهی» جایگاه‌ها را خلط می‌کند و نمی‌داند برای مثال یک توثیت نیاز به ادبیاتی خاص دارد، یک استوری لحن متفاوتی را می‌طلبد، مدیوم مقالهٔ روشنفکری با مقیاس سه‌گانهٔ جورنامه‌ای به نام علمی- پژوهشی / علمی- ترویجی / علمی- تخصصی تفاوت دارد. در نتیجه لحنش همان لحن رسمی است، و صرفاً پلتفرم ابراز نظر تغییر کرده. انسان‌دانشگاهی فارغ از افتادن در دام اجباری و تحمیلی ارتقا از استادیار به دانش‌یار و تبدیل‌شدن به استادتمام، نمی‌تواند استایل کلامی، بیانی و بعضاً ظاهری دانشگاهی خود را ترک کند. انسان‌دانشگاهی عموماً، و انسان‌دانشگاهی علوم انسانی خصوصاً، دسته‌بندی نظری برای سهولت فهم مطلب و تنظیم گزاره‌ها را با ریاضی‌بینی و فیزیک‌بافی علوم انسانی اشتباه می‌کند. نمونه‌های زیادی از آن را در متن محدثی شاهدیم: تفاوت خشونت مشروع با نامشروع، تفاوت نارضایتی با تمایل به تغییر، تفاوت مشروعیت با اطاعت و ... انسان‌دانشگاهی نمی‌تواند از محاسن دانشگاهی بودن دست بکشد، و از سوی دیگر طاقت دیدن آب‌شدن کوه یخی دانشگاه را نیز ندارد. چون توانایی پذیرش اقبال جامعه به سلبریتی و دیگر گروه‌های

^۱ - که البته شاید نگارنده نیز در همین یادداشت در دام همین «انسان» افتاده باشد.

منزلی - فارغ از درستی یا نادرستی آن، که بحث بسیار طویل و مهمی است - را ندارد، تلاش می‌کند تا در عرصه‌های دیگر نیز حضور داشته باشد، فارغ از این که سواد دانشگاهی، با سواد رسانه‌ای تفاوت دارد. انسان دانشگاهی بواسطه تک‌قطبی بودن آموزش و پژوهش در دانشگاه، بیشتر متکلم وحده است و مونولوگ را دیالوگ می‌بیند، در نتیجه برای تشریح مباحث، بجای تلاش برای «پداگوژی»، در باتلاق «توتولوژی» و همان‌گویی فرو می‌رود. یعنی بجای این که ساده کند جنبش چیست، یا تفاوت آن با انقلاب کدام است، در سیکل معیوب «انباشت نارضایتی یعنی چه؟ یعنی نارضایتی‌ای که انباشت شده باشد» می‌افتد. به عبارتی، انسان دانشگاهی تفاوت تمیز دادن ساده‌سازی مفاهیم و کودک‌پنداری مخاطب را ندارد، و هم عرض خود می‌برد، هم زحمت خواننده می‌دارد.

شورش چیست؟

شورش یا rebellion به مخالفت جمعی اشاره دارد که صرفاً متکی بر فرد نیست و تکانه‌ای جمعی دارد. به عبارتی شورش نوعی رفتار جمعی است که در شرایطی خاص و ناگهانی رخ می‌دهد و پتانسیل تبدیل به جنبش را دارد اگر هدفمند باشد و بتواند توده؛ به معنای جمعیت فاقد تشکل را متشکل سازد. پرواضح است که شورش با تخریب یا vandalism تفاوت دارد. در دومی صرفاً آسیب‌زدن برای اعلام وجود تبلور پیدا می‌کند، ولی در اولی شاهد نمودی هدفمند از سر نارضایتی گسترده هستیم. شورشگران می‌توانند طردشدگانی باشند که بنابر علل و دلایل گوناگون از چرخه قدرت و سیکل توزیع ثروت دور مانده‌اند و سهمی از نعمت‌های تقسیمی ندارند. محدثی با اشاره به نارضایتی می‌گوید که همه به نوعی ناراضی هستند. ابتدای نوشته گفته بود تلاش دارد از کلی‌گویی پرهیز کند، اما با همین عبارت در دامش می‌افتد. می‌توان کلی حکم داد و همان عبارت متافیزیکی را در پهنه تاریخ پرتاب کرد که همه به حکم انسان بودن از موقعیتی که در آن قرار دارند ناراضی هستند و دنبال سهم بیشتر می‌گردند. اما وقتی در مورد تعیینی چون خیزش اخیر صحبت می‌کنیم، نمی‌توان کلی‌گویی کرد. تفاوت است میان نارضایتی و نارضایتی. یکی بواسطه طبقه‌اش از ابتدایی‌ترین امتیازهای تحصیلی، آموزشی، معاش و ... محروم است، و دیگری به دنبال رانت بیشتری است. فارغ از این که محدثی فراموش می‌کند اشاره کند که حاکمیت ایران تمام‌قد، هم حامی طبقه سرمایه‌دار است هم ناجی آن. در نتیجه باید تکمله‌ای بر گزاره کلی محدثی اضافه کرد: شاید همه ناراضی باشند، اما مهم این است چه کسی از چه موقعیت و طبقه‌ای ناراضی است. محدثی بر محرومیت به عنوان عاملی اثرگذار بر تحرکات اعتراضی اشاره می‌کند، که هم نظریات کلاسیک مارکسیستی، هم دستاوردهای متاخر حوزه روان‌شناسی اجتماعی، آن را نقض می‌کنند. همان گونه که تروتسکی به درستی می‌گوید: «وجود محرومیت محض، دلیل کافی برای بروز شورش نیست. که اگر چنین بود می‌بایست توده مردم

همواره قیام کنند.^۱ اشاره نهایی برای ایضاح شورش این که، شورش‌ها اگر منسجم نشوند، همگی شورش کور باقی خواهند ماند.

جنبش چیست؟

جنبش یا movement کنش جمعی اعتراضی سازمان‌یافته به منظور دفاع، گسترش یا دستیابی به هدف یا اهدافی خاص است. دلاپورتا و دیانی چهار جنبه اختصاصی برای جنبش بر می‌شمارند:

- ۱- شبکه‌های تعاملی غیررسمی
- ۲- اعتقادات مشترک و همبستگی
- ۳- عمل جمعی متمرکز بر منازعات
- ۴- استفاده از اعتراض^۲

در نتیجه با ترکیب شاخصه‌های بالا می‌توان جنبش را شبکه‌های غیررسمی مبتنی بر اعتقادات مشترک و همبستگی که از طریق استفاده مداوم از اشکال گوناگون اعتراض حول موضوعات منازعه‌آمیز بسیج می‌شوند، بازتعریف کرد. گاه به اشتباه جنبش‌های اجتماعی با احزاب سیاسی و گروه‌های ذینفع که بر مبنای این فرض که همه آن‌ها انواع مختلف سازمان سیاسی را تجسم می‌بخشند، با یکدیگر مقایسه و یکسان انگاشته می‌شوند. تفاوت اصلی میان جنبش و دیگر نمونه‌های یادشده این است که جنبش‌های اجتماعی نوع خاصی از سازمان نیستند. بلکه شبکه‌های تعامل میان بازیگران مختلفی هستند که بسته به مقتضیات متغیر ممکن است شامل سازمان‌های رسمی باشند یا نباشند. در نتیجه یک سازمان صرف نظر از هر ویژگی احتمالی‌اش، به هر حال یک جنبش اجتماعی نیست. البته این سازمان ممکن است بخشی از جنبش اجتماعی باشد اما این دو یکسان نیستند، چرا که دارای اصول سازمانی متفاوتی هستند. ذکر جزئیات به تشریح بهتر و تفهیم بیشتر مطلب کمک خواهد کرد. در اکثر متون تحلیلی اغلب از اصطلاحاتی چون استراتژی، تاکتیک، رهبری، عضوگیری، تقسیم کار، موفقیت و شکست جنبش استفاده می‌شود؛ یعنی دقیقاً تعابیر و عباراتی که برای نهادهای تصمیم‌گیری منسجم یعنی سازمان یا گروه یا تشکل به کار می‌رود. در همین راستا می‌توان برای واسازی بهتر مطلب فاکتورهای دیگری را بر چپستی جنبش اضافه کرد تا افتراق آن با سازمان واضح‌تر شود. جنبش عمومیت دارد، به این معنا که هر چه از عمرش بگذرد گستره بیشتری را شامل می‌شود. جنبش علی‌رغم متشکل بودن از گروه‌های سنی، جنسی، جنسیتی و گاه طبقاتی، در اصل ضدیت و مخالفت با پدیده‌ای واحد اتحاد و انسجام دارد. به عبارتی فارغ از بُعد سلبی بودن جنبش - رد کردن نظم مستقر - که

^۱ - به نقل از: جان فون، نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، فرهنگ ارشاد، تهران: نی، ۱۳۹۰، چ پنجم، ص ۷۳.

^۲ - دوناتلا دلاپورتا و ماریو دیانی، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، ۱۳۹۰، چ سوم، ص ۳۰-۳۳.

شباهت زیادی با شورش دارد، جنبه ایجابی و سازنده نیز دارد. مهم‌تر از همه این‌که جنبش‌ها هویت دارند، به این معنا که اساس کنش اعتراضی رفته‌رفته خود را سخنگو یا نماینده کل جامعه معترض یا گروه‌های خاصی مثل زنان، کارگران، فقرا و ... می‌داند. خلاصه این‌که جنبش باید بگوید معرف و نماینده چه کسانی است. شورش در صورتی که بتواند در ساخت و تکوین موارد بالا موفق عمل کند، تبدیل به جنبش خواهد شد. وگرنه در نطفه خیزش خفه می‌شود. از سوی دیگر باید اشاره کرد که هر جنبش به محض از دست دادن هویت و احساس تعلق به یک امر متحدکننده، به اجزای تشکیل‌دهنده خود فرو می‌ریزد، و به صرف سازمان تقلیل می‌یابد، یعنی از حس تعلق به امری جمعی و وسیع‌تر، به امری انفرادی می‌شکند. جنبش‌ها از سوی دیگر اغلب میان دوره‌های کوتاه فعالیت عمومی شدید و دوره‌های طولانی نهفتگی (latent periods) در نوسان هستند و حرکتی سینوسی دارند^۱.

خیزش چیست؟

خیزش یا قیام (uprising) کنش اعتراضی است که تخته اول دومینوی شورش را تشکیل می‌دهد. به عبارتی، خیزش همان گونه که از نامش پیداست با برخاستن به قصد اعتراض شروع می‌شود، که اگر نمود انضمامی، چه به شکل خیابانی و چه به شکل انقلابی - به معنای تغییر در عادات روزمره مردمان - پیدا کند، با تجمع شورش‌های سلبی می‌تواند به سمت افعال ایجابی حرکت کند. همان گونه که محدثی نیز به درستی می‌گوید خیزش‌ها نمی‌میرند، بلکه تبدیل می‌شوند (ص ۱۸). بدین معنی که شاید بر اساس روال سینوسی و موجی، و نه خطی، افتان و خیزان حرکت کنند، اما نخواهند مرد. شاید در کمای مقطعی فرو روند، ولی به محض ضربه بعدی دومینو مجدداً «هارت‌بیت» آن باز می‌گردد. اما گزاره اشتباه محدثی آنجاست که می‌نویسد زمان خیزش امری قابل پیش‌بینی است (ص ۱۳) بنابر رای نویسنده، درست است که محال است زمان حتمی خیزش را تعیین کرد، اما می‌توان زمان تقریبی را پیش‌بینی کرد. خیزش برخاستن ناگهانی است. فتری را تصور کنید که مدام فشرده شده. شاید تا ابد فشرده بماند، شاید بجهد. از سوی دیگر نویسنده در جای دیگری از متن می‌گوید وقتی همه افراد جامعه ناراضی باشند می‌توان انتظار خیزش اجتماعی و سراسری داشت؛ حالا اگر مثلاً مربوط به کوردها باشد منطقه‌ای خواهد بود، اگر مشابه کوی طلاب مشهد باشد، محله‌ای. منطقه‌ای بودن مثال کوردها نیز جای بحث زیادی دارد که در ادامه وقتی جنبه ایجابی بحث را پیش بردم، به چرایی برجسته‌کردن این عبارت اشاره می‌شود.

نامش چیست؟

^۱ - همان، ص ۳۸.

اکنون که ضمن اشاره‌ای مختصر به تفاوت خیزش، جنبش و شورش دام‌های نوشته‌ی محدثی را برشمردم و با پله‌ی اول انسان دانشگاهی خوانشی سلبی از مقاله‌ی مذکور داشتم، بنابر قول ابتدای نوشته‌ی روال ایجابی مطلب را دنبال می‌کنم.

چینی‌ها جمله‌ی معروفی دارند که می‌گوید: برای شروع هر دانشی، هر چیزی را باید با اسم درستش صدا کنیم. از سوی دیگر هر قسم از نامیدنی قطعاً جنبه‌های تقلیل‌دهنده‌ای نیز دارد. اما، هم از باب نظری و از همه مهم‌تر، از باب عملیاتی، نیاز داریم تا واژگان و عبارات درستی را برای آنچه در حال تکوین است برگزینیم، چرا که انتخاب کلمه سبب می‌شود تا نبردی که در آن قرار داریم، شکل منسجی به خود بگیرد. نبرد است! آری! نبرد ستم‌کشیده با ستمگر. قطعاً هنوز نمی‌توان اصطلاح انقلاب را برای آنچه در آن قرار داریم به کار بریم، چرا که ژانوس تاریخ در عینی که انقلاب را فرآیندی تاریخی می‌داند، تا آینده فرا نرسد نمی‌تواند به کنش گذشته لفظ انقلاب اطلاق کند. جنبش نیز نیست چرا که هنوز شبکه‌ی خاص خود را نساخته، شورش نیست چون از وضعیت شورشی - اعتراضی گذر کرده و در برزخ جنبش‌شدگی گرفتار آمده. هر چند از حیث زنانه‌بودن مسئله، به معنای آن که آغاز خیزش اخیر بی‌هیچ تردیدی قیام زنان است که به میانجی نام مهسا (ژینا) امینی آغاز شده و حالا علیه تمام رسوبات دیرینه ستم جنسیتی، انقیاد زنان، پدرسالاری، قیام‌مآبی، آپارتاید جنسی، زن‌ستیزی و زن‌کشی ادامه یافته، اما رفته‌رفته از حیث پیشروبودن مسئله، دیگر هسته‌های ستم‌کشیده نیز به خیزش اضافه شدند، و وزن سنگین‌تری یافته و با تبدیل به جنبش قطعاً خواهد توانست در این ترازوی نبرد، کفه جبار را بالا برده و به زباله‌دان تاریخ پرتاب کند. خیزش اخیر در کنار اعتبار و ارزشی که از جنبش‌ها و خیزش‌های پیشینی خود گرفته^۱، به قدری مختصات رادیکالی داشت که تمام تقاطع‌های تبعیض و ظلم و جور را به هم رسانید. و همین خاص‌بودگی خیزش اخیر است که از ابتدا چونان وحی تاریخی رمزی برای نه باز کردن، که شکستن قفل ظلم و جور شد.

در نتیجه شاید بتوان «قیام ژینا» را نامی دقیق برای خیزش اخیر برشمرد^۲. پیشتر در نقد به نوشته‌ی محدثی اشاره شد آنجا که حادثه‌ی کوی طلاب را حرکتی محله‌ای، و نارضایتی کوردها را صرفاً منطقه‌ای می‌بیند خطا در چیست. از رادیکال‌بودن قیام ژینا نام برده شد. مهسا همچون اکثر کوردها دو نام داشت. مهسای که برایش انتخاب کردند، و ژینایی که اختیار کرد. دختر بود، اهل سنت، کورد، که نشرِ لفِ این کلیدواژه‌ها، یعنی زیر یوغ سلطه جنسیتی بود، در کشوری با مرکزیت شیعه در حاشیه مذهب قرار داشت، و تبعیض

^۱ - هر کنش اعتراضی مجموعه‌ای از تجارب و دستاوردها را به ارمغان می‌آورد که به حساب مشترکی که اصطلاحاً به آن «گنجینه جنبش» یا Repertoire گفته می‌شود واریز می‌شود. بدین معنی که چرخه‌های اعتراضی همگی رفته‌رفته یکدیگر را کامل می‌کنند و دایره جنبش را وسیع‌تر می‌سازند.

^۲ - پرواضح است در ایضاح و امتداد مطالب ابتدای یادداشت، تمام این تعابیر که برای من نگارنده مفروض است، شاید برای پژوهشگری دیگر باطل تلقی شود.

مرکز- پیرامون را کاملا درک که نه، بل زیست کرده بود. «ژینا» این گونه رمز شد، و قتل دختری کورد این گونه تفاوتی فراتر از اعتراضات منطقه‌ای رقم زد.

فارغ از برخی اشتباهات محدثی که پیشتر به آن اشاره شد، می‌توان به دیگر تحلیل‌های گاه اشتباه از قیام ژینا نیز اشاره کرد. برای نمونه در یادداشت «سه نگاه به خیزش انقلابی مردم: خطاها، نام‌ها، تصویرها» نوشتهٔ مراد فرهادپور، جواد گنجی و صالح نجفی، نیز بیراهه‌های زیادی وجود دارد. از مارکسیستی‌خواندنِ گونهٔ «چپ محور مقاومت» گرفته، تا اشاراتی بی‌ربط چون تسخیر میادین و خیابان‌ها، به عنوان بازمانده‌های نئولیبرالیسم جهان سومی به دست مردم. نویسندگان استدلال می‌کنند تسخیر این مکان‌ها، نشانهٔ آن است که مردم فضاهای ربوده‌شده را بازپس‌گیری می‌کنند. گویی مردم در دریا و جلگه و برکه نیز می‌توانند انقلاب کنند؟! ایضا در متن فرهادپور و ... نیز با خطاهای دیگری از قسم «انسان دانشگاهی» روبرو هستیم^۱. از دیگر خصائص انسان دانشگاهی، همین گیرکردن در چارچوبی از پیش آماده است. تفاوت است میان شناخت روش و کاربست نظریه، و زندانی کردن خود در قفس ایدئولوژیک. متن فرهادپور را با اندکی دستکاری در برخی اسامی، می‌توان به عنوان یادداشت تحلیلی در مورد رخداد‌های آبان ۹۸، دی ۹۶، جنبش سبز و ... نیز به کار برد^۲؛ همین قدر تکراری، همین قدر سرسری.

بخشی از بیراهه‌های تحلیلی قیام ژینا ناشی از درجا زدن تحلیل‌گران در تقسیم‌بندی‌های تاریخ مصرف گذشته است و برخی بواسطهٔ دگم‌اندیشی و ذهن ایدئولوگ. همان گونه که تحلیل‌هایی که قیام ژینا را به صرف اعتراض نسلی فرو می‌کاهند اشتباه است، تقلیل اعتراضات قیام ژینا به طبقه نیز می‌تواند تندروی بیش از حد، به معنی بی‌جا سازی مسئله، و نه رادیکال‌نگری باشد. خیزش ژینا را می‌توان ذیل جنبش‌های اجتماعی جدید - به شرط رعایت اصول جنبش‌شدگی - قرار داد. در این نوع از جنبش‌ها گاه با مسائلی فراجنسیتی و فراطبقه‌ای نیز روبرو هستیم. به عبارتی، هر چند هرگز نباید بُرندگی و اثرگذاری «طبقه» را فراموش کرد، نباید در باتلاق تقلیل طبقاتی نیز افتاد. قیام ژینا با محوریت ثلثهٔ زن، زندگی، آزادی، هم به دنبال انهدام استثمار و انقیاد زنان است، هم طالب آزادی است، هم بازگشت کرامت. به عبارتی، تمنای زندگی دارد و حیات؛ نه صرف تغییر سبک زندگی. که این مهم با کنش نمادین و پرفورمنس بسیار مهم انداختن روسری نمود پیدا کرد.

تقلیل قیام به موضوع نخ‌نمای بدن‌های لرزان نیز از دیگر بیراهه‌هایی است که قیام را تجزیه می‌کند، که نمونه‌های زیاد آن را در برخی متون منتشرشده در «نقد اقتصاد سیاسی» شاهد بودیم. فارغ از این که نباید

^۱ - بدیهی است اصحاب تز یازدهم از منظر ظاهری انسان دانشگاهی نیستند، اما گیرافتادگی در چارچوب‌های تنگ فکری از پیش تعیین شده نیز از دیگر شاخصه‌های انسان دانشگاهی است.

^۲ - مضاف بر این، متن فرهادپور و دیگران بیشتر رفع تکلیف بود تا انجام وظیفه، و بیشتر بوی تسویه حساب با رفیق نارفیقشان، امید مهرگان می‌داد.

همچون مقاله بلند محدثی در دام کلی‌گویی افتاد، نباید ریزپردازی افراطی و اشتباه نیز داشت. قیام ژینا فارغ از تداوم هویت‌بخشی، برای تبدیل به جنبش باید مطالبات خود را از صرف زنان فراتر برد. هر چند که در این خیزش باید رعایت کرد که همه شدن‌ها یا اساساً حرکت از اقلیت به اکثریت به معنی فربه‌سازی قیام، همواره از خلال نوعی زن‌شدن می‌گذرد^۱، اما زن‌شدن باید نقطه عزیمت قیام ژینا باشد تا متعاقب آن، دیگر هسته‌های ستم‌کشیده نیز اضافه شده و خیزش تکثیر شود و به جنبش تبدیل گردد و به انقلاب ختم شود. پرواضح است که هیچ چیز مثل فمینیسم بنیادستیز نیست، اما هدف اصلی در جنبش سنگین کردن وزن سیاسی اعتراض انسان‌های متشکل است، تا بنیاد جبار را بر باد دهد.

از دیگر بیراهه‌های تحلیلی قیام تقلیل آن به درخواست برای تغییر سبک زندگی است. چگونه می‌شود قتل دختری جوان را در راستای تغییر سبک زندگی دانست؟! نه! قیام ژینا قیامی برای بازپس‌گیری خود زندگی است از چنگ نظامی که مرگ می‌خواهد و مرگ می‌آفریند. دال مرکزی قیام ژینا با مخالفت علیه حجاب اجباری آغاز شد. ولی رفته‌رفته دیگر مطرودان نیز به خیزش اضافه شدند.

جنبش‌پنداری ناجنبش نیز از دیگر خطاهای استراتژیک قیام ژینا است. عیان است که زن‌بودن در نظام‌های تحت سیطره اسلام سیاسی سخت و دشوار است و زن در این نظام شاید اولین سنگری را که باید فتح کند منزل خودش است و با اولین دشمنی که باید سرشاخ شود اولین نرسالار اطرافش، اما زمانی شکل جنبش به خود می‌گیرد که سرریز اجتماعی داشته باشد. اساساً ناجنبش اقدامات جمعی فعال است که به طور فردی در کوچه و میدان و خیابان رخ می‌دهد؛ کنش‌های پراکنده اما یکسان، منفرد و نه منسجم. قیام ژینا توانست سرمایه این ناجنبش را درون خیزش بریزد.

محدثی بعد از این که مشکلات را بر می‌شمارد، می‌نویسد: نظام سیاسی موجود به عنوان یک نظام اجتماعی، از نظر توانش تدبیر در وضعیت بسیار نامطلوبی قرار دارد (ص ۱۳). استفاده از صفت نامطلوب برای توصیف نظم مستقر، توهین به فرهنگ‌نامه است. از سوی دیگر نباید همچون ادبیات اصلاحات‌چی‌ها و نوشریعتی‌ها، با پرتاب بحث به چارچوب «نابلد بودن» و «سوءمدیریت» حاکمان و «بی‌تدبیری» آن‌ها، پند و اندرز مصلحانه داد. اتفاقاً تمام سیاست‌های اتخاذشده از سوی حاکمیت، همگی از «تدبیر» و «نقشه» آمده؛ نقشه برای بی‌چیزترکردن مردم و انباشت به مدد سلب مالکیت از توده؛ گاه با خصوصی‌سازی و گاه با مولدسازی. محدثی بعد از اطناب بسیار بر سر بدیهی‌ترین بدیهیات، راهکار و راه‌حل را در «اصلاح رادیکال» می‌بیند. هر چند هژمون نظام هنوز فرو نریخته، اما به وضوح اختلال در تمام سپهرهای حکومت را شاهدیم. اختلال سیاسی در حدی که به جز متوسل شدن به سرکوب توانایی مدیریت ندارد و حتی کنترل یک دبستان نیز از

^۱ - عبارت وام‌گرفته از دلوز و گاتاری است.

دستش خارج است. اختلال اقتصادی که مدت زیادی است نمایان شده و با عبور دلار از مرز ۵۰ هزار تومان به نهایت خود رسیده. اختلال مدیریتی نیز در حدی که همچون فاجعه مدیریت در حل بحران کرونا، نه می‌تواند مشکل گاز را در فصل سرما حل کند، نه می‌تواند زلزله‌زدگان خوی را سامان دهد. اختلال فرهنگی نیز آنجا که، در ویتترین حکومتی جشنواره فجر نتوانست یک چهره مردمی و محبوب را به جشنواره بکشاند. مردم از دی ۹۶ با سر دادن شعار «اصلاح طلب اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا» عبور از این دوگانه را اعلام کردند. انقلاب پیش‌بینی‌ناپذیر است. اما شکاف که بر دیواره سد افتاد، ریزش آن قطعی و اجتناب‌ناپذیر است. نه حکومت توانایی اصلاح دارد و نه مردم اصلاح‌شده‌اش را می‌خواهند. راه‌حلی اگر باشد، نه در اصلاح رادیکال یا غیررادیکال، که فقط در «انقلاب» یافت می‌شود، تا شاید تمنای دیوارهای شهر محقق شود. آنجا که داد زدند: «دارن می‌افتن، مثل این روسری‌ها.» نقطه. ته خط.

منابع:

- دلاپورتا، دوناتلا و ماریو دیانی، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، ۱۳۹۰، چ سوم.
- فرهادپور و دیگران، «سه نگاه به خیزش انقلابی مردم: خطاها، نام‌ها، تصویرها»، تز یازدهم.
- فوران، جان، نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، فرهنگ ارشاد، تهران: نی، ۱۳۹۰، چ پنجم.
- محدثی گیلوایی، حسن، «چشم‌اندازی نظری درباره خیزش‌های اجتماعی ایران»، حلقه تجریش.
- مدنی، سعید، «صد سال و صد روز»، اینترنتی (در متن به شکل استخراجی و استنباطی از این منبع استفاده کردم)